**جلسه 64**

**‌‌شنبه - 16/11/۹۵**

**أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه في الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.**

بحث در تعارض دو طائفه از روایات بود در مورد این‌که آخر وقت نماز ظهر و عصر و اول وقت نماز مغرب و عشاء استتار قرص خورشید است و یا زوال حمره مشرقیه؟

مرحوم آقای خوئی فرمودند به نظر ما جمع بین روایات اقتضاء می‌کند این‌که بگوییم استتار قرص کافی است و روایات زوال حمره مشرقیه را باید توجیه کنیم. چون روایات استتار قرص صریح هستند در کفایت استتار قرص؛ قابل حمل بر زوال حمره مشرقیه نیستند. این‌که در روایت آمده است مثل معتبره اسماعیل بن فضل هاشمی: کان رسول الله صلی الله علیه و آله یصلی المغرب حین تغیب الشمس حیث یغیب حاجبها، که در تهذیب این‌طور نقل می‌کند، در استبصار می‌گوید حتی یغیب حاجبها، خب این تعبیر که هنگامی که حاجب خورشید، ابروی خورشید غائب می‌شد نماز مغرب را می‌خواند حضرت، این قابل حمل نیست بر این‌که صبر بکنیم تا یک ربع بعد زوال حمره مشرقیه بشود.

و لذا ایشان فرموده است که این روایات زوال حمره مشرقیه را باید توجیه کنیم. و لذا ایشان شروع می‌کند به توجیه این روایات.

اما روایت اول که روایت ابن ابی عمیر بود عمن ذکره، ایشان هم در سند مناقشه کرد، هم در دلالت. که ما اشکال سندی را به لحاظ سهل بن زیاد پذیرفتیم ولی اشکال دلالی را نپذیرفتیم.

**روایت برید بن معاویة**

روایت دوم که ایشان مناقشه کرده، این روایت هست، روایت برید بن معاویة، ‌عن ابی جعفر علیه السلام اذا غابت الحمرة من هذا الجانب یعنی من المشرق فقد غابت الشمس من شرق الارض و غربها. که مستدل مثل محقق همدانی گفت حضرت فرمود زوال حمره مشرقیه که بشود خورشید از شرق زمین و غرب زمین غائب شده است و وقت نماز مغرب هم همین هنگام هست که حمره مشرقیه زائل می‌شود.

**اشکال اول (سندی): ضعیف است به قاسم بن عروه**

مرحوم آقای خوئی فرموده است که اولا سند این روایت ضعیف است. قاسم بن عروه در سندش هست که توثیق ندارد.

**اشکال دوم: مشرق در روایت ظهور در مشرق حقیقی دارد**

ثانیا: ما قبول داریم مضمون این روایت را، اما اشکال ما به مشهور این است که اذا غابت الحمرة من هذا الجانب را مسامحی حساب می‌کنند؛ مشرق مسامحی، در حالی که هذا الجانب یعنی المشرق، ظهور دارد در مشرق حقیقی. یعنی در همان جایی که خورشید طلوع می‌کند، ‌نه ربع فلک در مشرق. و بالوجدان و بر اساس تجربه‌ای که ما کردیم، ایشان می‌فرماید، به مجرد استتار قرص یک سیاهی در مطلع شمس پدید می‌آید و به مرور این سیاهی زیاد می‌شود و حمره در مشرق از بین می‌رود، خب اذا غابت الحمرة من هذا الجانب یعنی المشرق، آن لحظه‌ای که سرخی مشرق حقیقی، ‌محل طلوع خوشید از بین برود و خط سیاه تشکیل بشود آن زمان خورشید هم غروب کرده است، چه ربطی دارد به زوال حمره مشرقیه که مشهور می‌گویند، می‌گویند از بالای سر رد بشود یا از ربع فلک حمره مشرقیه زائل بشود؟ این درست نیست. امام علیه السلام با توجه به این‌که زمین کروی بود و بین نقطه مشرق و مغرب تقابل هست، تشکیل شدن سیاهی در مطلع الشمس را قرینه گرفتند بر استتار قرص، ‌با توجه به این‌که خود استتار قرص گاهی قابل تشخیص نیست بخاطر کوه و یا ابر و مانند آن، آمدند وجود سیاهی را در مطلع حقیقی شمس کاشف قرار دادند برای استتار قرص.

پس این روایت ادل است بر قول به کفایت استتار قرص تا بخواهد دلالت کند بر لزوم زوال حمره مشرقیه.

**اشکال سوم: مشهور زوال از بالای سر را می‌گویند نه تمام مشرق عرفی**

بعد ایشان فرموده است: اگر شما این عرض ما را نپذیرید، بگویید که نخیر، ظاهر این روایت زوال حمره است از مشرق عرفی، ‌خب این از قول مشهور هم بالاتر می‌شود، ‌چون مشهور نمی‌گویند زوال حمره از تمام مشرق، می‌گویند زوال حمره از مشرق الی قمة الرأس و لو در بخشی از مشرق، ‌در گوشه‌ای از مشرق، ‌حمره باقی باشد.

**پاسخ به اشکال اخیر: ذهاب حمره از تمام مشرق عرفی ملازم است با ذهاب از بالای سر**

به نظر ما این فرمایش آقای خوئی تمام نیست.

اما این مطلب اخیر که ایشان فرمود اگر مطلب ما را نپذیرید این روایت دلالت کند بر لزوم زوال حمره در مشرق عرفی این بالاتر از قول مشهور می‌شود، همان قول که معروف نبود و لم یعرف قائله که سید یزدی در عروه احتیاط مستحب کرد، او را می‌گوید که او هم معرض‌عنه اصحاب است، ‌این فرمایش تمام نیست. برای این‌که ما عرض کردیم این اشتباه شده، ‌ذهاب حمره از تمام مشرق عرفی ملازم است با ذهاب حمره من قمة الرأس. این اشتباهی است که صاحب عروه برایش پیش آمده و آقای خوئی برایش پیش آمده. وقتی خورشید تا قمة الرأس می‌بینیم وجود ندارد و تبدیل شده به سیاهی این ملازم است با این‌که در ربع فلک یعنی منطقه مشرق‌زمین در افق ما سرخی از بین رفته باشد نه این‌که سرخی تا بالای سر ما از بین می‌رود ولی گوشه‌های مشرق که عملا دورتر است به خورشید هنوز سرخی خورشید در آنجا مؤثر است. این خلاف وجدان است. آن سیاهی که به قول آقای خوئی در مشرق حقیقی به وجود می‌آید، ‌آخرش می‌رسد به بالای سر. یعنی اول در بقیه مناطق مشرق سرخی از بین می‌رود، ‌آخرش این است که در بالای سر سرخی از بین می‌رود نه این‌که سرخی از بالای سر از بین برود ولی هنوز بخشی از مشرق سرخ باشد. این درست نیست. و لذا این روایت دلالت می‌کند بر قول مشهور نه بر آن قول اوفق به احتیاط به تعبیر آقای خوئی که لم یعرف قائله.

**پاسخ اول به اشکال دوم: حمره مشرقیه دقیقا در مطلع الشمس نیست**

اما فرمایش دیگر ایشان که فرمودند که ظاهر اذا ذهبت الحمرة من هذا الجانب یعنی المشرق، مشرق حقیقی است و ما تجربه کردیم که هنگام غروب آفتاب یک سیاهی در خط مطلع الشمس پدید می‌آید، مقارن با غروب آفتاب، اولا آن سیاهی که ایشان می‌گوید خلاف تجربه‌ای است که تجربه شده. بله، حمره مشرقیه فاصله دارد با انتهاء خط افق، این درست است اما این‌که به مجرد استتار قرص، حمره در مشرق می‌آید، ابتدائش یک خط سیاه تشکیل می‌شود کانّه این ابتداء‌ از بین رفتن حمره مشرقیه است، به مجرد استتار قرص، حمره مشرقیه شیئا فشیئا از بین می‌رود، به مجرد استتار قرص یک خط سیاه تشکیل می‌شود در مطلع الشمس که به معنای شروع حمره است در از بین رفتن، ‌این خلاف وجدان است. نخیر، ‌آن حمره مشرقیه کلا یک فاصله‌ای با خط انتهائی افق دارد و آن حمره مشرقیه دقیقا در مطلع الشمس نیست، ‌بالای مطلع الشمس نیست. شما ملاحظه کنید! این‌طور نیست که یک خطا سیاه بالای مطلع حقیقی شمس به مجرد استتار قرص به وجود بیاید. ما نمی‌دانیم آقای خوئی چه جور این را تجربه کردند.

بله، بین آن بخشی که حمره تشکیل می‌شود و بین انتهاء خط افق فاصله است که رنگش مثل بقیه رنگ آسمان است، ‌کدر است و آن هم در خط مطلع حقیقی شمس نیست. آن بخشی که حمره مشرقیه هست فاصله دارد با آن بخشی که مطلع الشمس است. مطلع الشمس این روزها در جنوب شرقی است ولی حمره در جنوب شرقی نیست. اصلا این تصور درست نیست که ما بگوییم به مجرد استتار قرص یک سرخی در مطلع الشمس، ‌در محل طلوع حقیقی شمس بود به مجرد استتار قرص آن سرخی تبدیل می‌شود به یک خط سیاه.

**پاسخ دوم به اشکال دوم: اراده مشرق حقیقی، غیر عرفی است**

ثانیا: آقا! این دقت‌ها، ‌غیر عرفی است. اذا ذهبت الحمرة من هذا الجانب یعنی المشرق بگوییم مشرق یعنی یک خط باریک در آن جایی که صبح خورشید از آنجا طلوع کرد، یک خط باریک در انتهاء افق، این هست معنای اذا ذهبت الحمرة من جانب المشرق؟ خب ظاهر این است که مشرق کل این ربع الفلک است که فلک را چهار قسم می‌کنند مشرق، ‌مغرب، شمال، جنوب. اذا ذهبت الحمرة‌ من هذا الجانب یعنی المشرق یعنی اذا ذهبت الحمرة من المشرق. مشرق ظهورش در مشرق عرفی است نه آن محل حقیقی طلوع شمس. این عرفی نیست.

**پاسخ سوم به اشکال دوم: تعبیر "من شرق الارض و غربها" با مشرق حقیقی نمی‌سازد**

وانگهی، اشکال دیگر، ‌طبق بیان شما چرا امام فرمود اذا غابت الحمرة من هذا الجانب یعنی المشرق فقد غابت الشمس من شرق الارض و غربها؟ این تاکید بر این‌که غابت الشمس من شرق الارض و غربها برای چه؟ این تاکید به این‌که زوال حمره که بشود غابت الشمس من شرق الارض و غربها، ‌این یعنی ممکن است قبل از زوال حمره خورشید از غرب زمین غروب نکرده باشد، ‌فقط از شرق زمین غروب کرده باشد یا بر عکس، از شرق زمین چون هنوز روشنائیش در شرق زمین هست، هنوز خورشید از شرق زمین غروب نکرده، ‌خورشید موقعی از شرق زمین و غرب زمین غروب می‌کند که سرخیش در مشرق از بین برود، اگر سرخی خورشید در مشرق باشد معلوم می‌شود از مشرق غروب نکرده، ‌چون اثر خورشید روی مشرق هنوز هست، ‌این حمره مشرقیه اثر وجود خورشید است.

و لذا این روایت ظاهرش این است که می‌خواهد یک حدی را برای غروب شمس بیان کند و الا اگر می‌خواست بگوید غروب شمس ملازم است با سیاهی در مشرق حقیقی زمین [خورشید] که آقای خوئی می‌فرماید نیازی به این تعبیر نبود که فقد غابت الشمس من شرق الارض و غربها. این تعبیر ظاهرش این است که آقا! تا حمره مشرقیه هست خورشید کاملا غروب نکرده. اشتباه می‌کنند مردم فکر می‌کنند خورشید غروب کرده. می‌خواهد یک مرتبه‌ای را از غروب شمس موضوع قرار بدهد برای احکام. آن مرتبه این است که خورشید آنقدر پنهان بشود که دیگر شعاعش و روشنائیش بر مشرق زمین هم نتابد. اذا ذهبت الحمرة من هنا، من هذا الجانب یعنی المشرق فقد غابت الشمس من شرق الارض و غربها. انصاف این است که این ظاهر در کلام مشهور است.

[سؤال: ... جواب:] ببینید! ما عرض‌مان این است: اگر بناء بود امام بیان کنند که ملازم هست غروب خورشید با سیاهی در نقطه حقیقیه مطلع الشمس، این اشکال اخیر ما این هست دیگه، این تاکید که اذا غابت الحمرة من هذا الجانب یعنی المشرق فقد غابت الشمس من شرق الارض و غربها، این تاکید برای چیه؟

[سؤال: ... جواب:] این می‌خواهد بگوید که تا حمره مشرقیه هست، این نشان می‌دهد هنوز خورشید بطور کامل پنهان نشده است، عرف عام فکر می‌کند خورشید پنهان شده است، ما این را غروب شمس من شرق الارض و غربها نمی‌دانیم، آنی که موضوع است برای نماز مغرب غروب الشمس من شرق الارض و غربها است. یعنی خورشید از مشرق شما هم غائب بشود. و لذا آنی که لازم است برای نماز مغرب، همین است که غابت الشمس من شرق الارض و غربها. اما تا ذهاب حمره نشود صدق نمی‌کند غابت الشمس من شرق الارض و غربها. غابت الشمس من غرب الارض چون حمره مغربیه، ابتداء غروب آفتاب محسوس نیست، ‌حمره مغربیه بعد از ذهاب حمره مشرقیه واضح می‌شود. و لذا حمره مشرقیه وقتی تمام شد، آن وقت صدق می‌کند غابت الشمس من شرق الارض و غربها، اما موقع استتار قرص چه لزومی دارد بگوییم الان غابت الشمس من شرق الارض و غربها؟ این تاکید برای چی هست؟

[سؤال: ... جواب:] از نظر آقای خوئی می‌گویند ما تجربه کردیم، ‌آن خط سیاه که در انتهاء افق شرقی در مطلع الشمس پدید می‌آید، ملازم است با سقوط قرص، ایشان می‌گوید سقوط قرص من شرق الارض و غربها یعنی از منطقه شما غائب بشود، ‌و الا زمین کروی است. بالاخره این زمین هر آن یک جا خورشید طلوع می‌کند، یک جا غروب می‌کند، ‌یک جا زوال دارد، در هر آن، این شرق الارض و غربها یعنی از پشت کوه هم، ‌از پشت ابر هم، ‌غائب شده است، خیال‌تان راحت، آقای خوئی این‌جور معنا می‌کند، می‌گوید این خط سیاه که در مطلع حقیقی شمس به وجود می‌آید دیگه خیال‌تان راحت‌، از منطقه شما خورشید غروب کرده، شرقا و غربا، یعنی فکر نکنید پشت کوه هست، خیال‌تان راحت. ما می‌گوییم این خلاف ظاهر است. ظاهر اذا غابت الحمرة من هذا الجانب یعنی المشرق‌ ظاهرش مشرق عرفی است نه این خط سیاه در مطلع الشمس که حالا بر فرض تشکیل بشود هنگام استتار قرص. و انگهی اگر می‌خواست حضرت این را بفرماید اصرار به این‌که فقد غابت الشمس من شرق الارض و غربها برای چه؟ خب عرف که معنای غیبوبة الشمس را می‌فهمد، عرف که می‌فهمد پنهان شدن خورشید یعنی چه، عرف که می‌فهمد پنهان شدن خورشید پشت کوه غروب شمس نیست، ‌چه بسا یک ساعت زودتر از غروب آفتاب خورشید پشت بعضی از کوه‌ها قرار می‌گیرد. پس چه لزومی داشت امام بفرمایند اذا غابت الحمرة من هذا الجانب یعنی المشرق فقد غابت الشمس با قید اضافی من شرق الارض و غربها؟ این ظاهرش این است که می‌خواهند یک نکته بیشتری را بیان کنند، بفرمایند‌ آقا! تا حمره از مشرق زائل نشده، پس هنوز خورشید بطور کامل غائب نیست یعنی یک ربع بعد از استتار قرص خورشید غائب می‌شود از شرق زمین و غرب زمین. یعنی جوری است که دیگر بر مشرق‌زمین هم، ‌یعنی بر جو زمین در مشرق نمی‌تابد و جو زمین را سرخ نمی‌کند، خیال‌تان راحت. خب این دقیقا همان نظر مشهور هست. و ما به نظرمان این روایت ظهورش در همان زوال حمره مشرقیه است که آن را معیار قرار داده‌اند برای غیاب شمس، غیبوبة الشمس من شرق الارض و غربها.

**پاسخ به اشکال اول: قاسم بن عروه مروی‌عنه ابن ابی عمیر است**

و اما این‌که ایشان فرمودند روایت ضعیف السند است، نخیر. قاسم بن عروه به نظر ما ثقه است. چون از مشایخ ابن ابی عمیر است. و از مشاهیری است که لم یرد فی حقهم قدح و طبق مبنای استاد این اماره وثاقت هست.

**اشکال چهارم: احتمالا زوال حمره اماره ظاهریه باشد برای حصول علم به غروب**

بله، اشکال دیگری به این روایت مطرح شده. و آن اشکال این است که احتمال دارد، این تعبیر در روایت از باب اماره ظاهریه باشد. یعنی وجود علمی غروب شمس ضابط برایش تعیین شده نه وجود خارجی غروب شمس. یعنی می‌فرماید هر گاه زوال حمره مشرقیه بشود، این اماره است بر غروب شمس. یعنی تا حالا نمی‌شد صددرصد بگویید خورشید غروب کرده، ممکن است غروب کرده باشد ها!، الان خب ساعت می‌گذارند، خب طبق ساعت می‌گوید پنج و سی و چند دقیقه غروب آفتاب، پنج و پنجاه و چند دقیقه زوال حمره مشرقیه، اما قدیم که ساعت نبوده که، خب از کجا بفهمند آفتاب غروب کرده؟ خب شاید پشت کوه باشد، ‌شاید پشت ابر باشد. وقتی حمره مشرقیه زائل می‌شد، ‌دیگه یقینا چون که صد آمد نود هم پیش ما هست، یقینا غروب خورشید هم شده. اذا غابت الحمرة من هذا الجانب یعنی المشرق خیال‌تان راحت، فقد غابت الشمس من شرق الارض و غربها. نه این‌که ذهاب حمره مشرقیه سبب ثبوتی است برای غروب آفتاب، نخیر، اماره اثباتیه است، یعنی شما بعد از زوال حمره مشرقیه دیگه صددرصد یقین می‌کنید به استتار قرص ولی قبل از آن چه بسا یقین نمی‌توان کرد.

بله، ‌گاهی انسان در یک زمین مسطح کویری است، ‌در کنار دریا است، ‌هوا روشن است، می‌بیند که خورشید آرام آرام پنهان شد، ‌نیاز ندارد به اماره قرار دادن، ذهاب حمره مشرقیه و لکن در خیلی از شهرها و روستاها که احیانا کوهستانی هست، احیانا هوا ابری هست، انسان شک می‌کند که آیا این خورشید پشت ابر است، پشت کوه است و لذا نیاز دارد به یک اماره.

این اشکال شبیه این می‌ماند، این بیان که اشکال است به دلالت این روایت بر نظر مشهور شبیه این می‌ماند: می‌گویند مثلا اگر کسی بیاید به شما بگوید: اذا استطعمک زید فهو جائع، هر گاه زید از تو تقاضای طعام بکند، پس او گرسنه است، ‌خب این یعنی چی؟ یعنی زید عفیف النفس است، ‌هر وقت از شما تقاضای غذا می‌کند، ‌این مهمان عزیز هر وقت از شما تقاضای غذا می‌کند فهو جائع. ممکن است تقاضای غذا هم نکند گرسنه باشد، اما دیگه وقتی تقاضای غذا می‌کند یقینا گرسنه است. از شما تقاضای کمک بکند یقینا نیازمند است. و الا ممکن است تقاضای کمک نکند باز هم نیازمند باشد.

**پاسخ (محقق خوئی): ظاهر روایت مقارنت بین زوال حمره و غروب است نه اماره بودن**

مرحوم آقای خوئی فرمودند که ما که این روایت را به آن اشکال کردیم سندا دلالتا، اشکال ما جای خود دارد، ‌حرف حق جواب ندارد اما این اشکال شما درست نیست. یعنی آقای خوئی فرمایشش این است که یا اشکال بنده را می‌پذیرید به این روایت که اذا غابت الشمس [الحمرة] من هذا الجانب یعنی المشرق الحقیقی، آن خط سیاه در مشرق حقیقی ملازم است با غروب و استتار قرص، ‌ربطی به زوال حمره مشرقیه ندارد، اگر این را نپذیرید، ‌بگوید نخیر ظاهر اذا غابت الحمرة من هذا الجانب یعنی المشرق، مشرق عرفی است، ربع فلک، ‌مشرق عرفی، اگر این را بگویید با این اشکال شما نمی‌شود ابطال کرد نظر مشهور را. چرا؟ برای این‌که ظاهر این روایت مقارنت است. در اذا استطعمک زید فهو جائع قرینه داریم که تقاضای غذا که این سبب گرسنگی نیست، تقاضای کمک که سبب نیازمندی نیست، کاشف است از نیازمندی، کاشف است تقاضای غذا از گرسنگی.

اما در اذا غابت الحمرة من هذا الجانب یعنی المشرق فقد غابت الشمس من شرق الارض و غربها، خب این ظاهرش مقارنت است. برای چی حمل می‌کنید بر این‌که بعد از زوال حمره مشرقیه یقینا دیگر غروب آفتاب شده است؟ نخیر. ظاهرش این است که با همین زوال حمره مشرقیه آفتاب از شرق زمین و غرب زمین غروب می‌کند. زوال حمره مشرقیه سبب این مرتبه از غروب شمس است، ‌غروب شمس من شرق الارض و غربها که موضوع است برای نماز مغرب. بله، یک غروب شمسی هم داریم که عرفی است، ‌یک ربع قبل از زوال حمره مشرقیه است. اما شارع می‌فرماید نخیر وقتی حمره مشرقیه زائل بشود، خورشید از شرق زمین و غرب زمین غروب می‌کند، ‌سبب غروب خورشید از شرق زمین و غرب زمین می‌شود یعنی من این مرتبه از غروب خورشید را سبب دخول وقت نماز مغرب قرار دادم.

[سؤال: ... جواب:] زوال حمره مشرقیه‌ای که یک ربع بعد از استتار قرص است، شما می‌آیید می‌گویید اذا ذهبت الحمرة من المشرق فقد غابت الشمس من شرق الارض و غربها، ‌خب این تعبیر بگویید معنایش این است که یعنی فقد انکشف. ... کدام مرتبه؟ ... خب این خلاف ظاهر است. می‌گوید فقد انکشف غروب الشمس، خب بعد از زوال حمره مشرقیه غروب شمس منکشف می‌شود، خب این قرینه می‌خواهد. اذا طلعت الشمس فالنهار موجود بگوییم یعنی کشف می‌شود که روز موجود است، ‌خب خلاف ظاهر است، ‌ظاهرش این است که طلوع شمس سبب وجود نهار است.

به نظر ما اگر این جمله من شرق الارض و غربها نبود، بود اذا ذهبت الحمرة من هذا الجانب فقد غابت الشمس، واقعا این اشکالی که کردند که شاید زوال حمره مشرقیه کاشف از غروب شمس باشد، ‌اشکال قوی‌آی بود. برای آن زمان معیار خوبی بود که اشتباه نکنند خورشید پشت ابر چه بسا هست، پشت کوه ‌چه بسا هست، ‌به مردم بگویند آقا نگاه کنید به مشرق هر وقت سرخی مشرق از بین برود فقد غربت الشمس. قرینه می‌خواهید بر این‌که این کاشف است نه سبب واقعی؟ قرینه‌اش فهم عرف. خب عرف می‌گوید غروب الشمس را من می‌فهمم یعنی چه، ‌غروب الشمس زودتر از زوال حمره مشرقیه است. خب وقتی به مردم بگویند وقت اتاق گرم شد معلوم می‌شود که بخاری روشن شده، خب هیچکس نمی‌گوید که این گرما سبب روشنایی بخاری است. قرینه عرفیه است. اینجا هم بگویند وقتی حمره مشرقیه از بین رفت خورشید غروب کرده، خب مردم می‌فهمند غروب خروشید قبل از زوال حمره مشرقیه است و این کاشف است. معنای غروب شمس چون برای عرف روشن است، ‌برای عرف روشن است که زوال حمره مشرقیه سبب غروب شمس نیست، معلول غروب شمس است‌، معلول کاشف است از وجود علت، و لذا اشکال مستشکل به نظر مشهور و استدلال مشهور به این روایت وارد می‌شد.

فقط مشکل در این روایت این است که این ذیل را دارد: فقد غابت الشمس من شرق الارض و غربها. جالب این است: در یک نقل دیگر که در تهذیب کرده این روایت را، ‌به جای فقد غابت الشمس من شرق الارض و غربها دارد: فقد غربت الشمس من شرق الارض، خیلی دیگه دلالتش بر نظر مشهور روشن است. نگفت فقد غربت الشمس، گفت فقد غربت الشمس من الشرق. یعنی ایها الناس! تا زوال حمره مشرقیه نشود خورشید از مشرق غروب نکرده، خورشید از مغرب غروب کرده، ‌در مغرب خورشید را نمی‌بینید. نگاه کن به مشرق! آن سرخی دلیل بر چیست؟ دلیل بر وجود خورشید است.

[سؤال: ... جواب:]‌ ببینید! دلیل بر این است که خورشید در نزدیکی شما است، ‌دارد شرق منطقه شما را سرخ می‌کند. خب این روایت فقد غربت الشمس من شرق الارض و غربها همین را می‌گوید. می‌گوید تا زوال حمره مشرقیه نشود هنوز خورشید از شرق زمین شما غائب نیست، ‌هنوز خورشید تاثیرگذار است در شرق زمین شما. یعنی آن وقتی نماز مغرب وقتش می‌رسد که غربت الشمس، ‌غابت الشمس من شرق الارض و غربها. اینجا نگفت اذا ذهبت الحمرة من المشرق فقد غابت الشمس. اگر این بود مستشکل درست می‌گفت، این ظهور در بیش از کاشف بودن نداشت. اما تعبیر من شرق الارض و غربها این قرینه عرفیه است.

**دلالت این روایت بر قول مشهور تام است**

به تعبیر مرحوم آقای بروجردی این روایت مفسر روایات غربت الشمس است که می‌گوید بابا! مراد از غربت الشمس این مرتبه از غروب شمس است: من شرق الارض و غربها. البته ما نمی‌خواهیم بگوییم معارضه نمی‌کند با آن روایاتی که می‌گوید پیامبر نماز را خواند حین غربت الشمس حیث یغیب حاجبها. بله، با او معارضه می‌کند، ولی دلالت این روایت برید بن معاویه را بر قول مشهور انکار کردن این به نظر ما درست نیست و حق با مرحوم آقای بروجردی و امام قدس سرهما هست که این روایت را دلیل بر قول مشهور می‌دانند.

بله، ‌عرض می‌کنم بحث معارضه را ان‌شاءالله بعد از پایان یافتن بررسی روایات دنبال می‌کنیم.

و الحمد لله رب العالمین.